

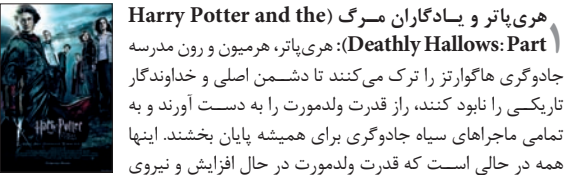
۱۵ پهلخاطر یک مهش هلاک → مهدی هورابی

دوبعدی و تلخ و تاریک



فیلم «هری پاتر و یادگاران مرگ» در ابتدای هفته گذشته در ۳۷۰۰ سینما به اکران درآمد. این فیلم بر اساس آخرین رمان جی‌کی رولینگ نویسنده سرشناس انگلیسی ساخته شده است. این رمان که آخرین نسخه از سری داستان‌های هری پاتر است به گفته رولینگ بهترین آنها نیز هست. هر چند از نخستین روزی که کمپانی برادران وارنر تصمیم به اقتباس سینمایی از روی این رمان گرفت قرار بود هر نسخه به یک فیلم تبدیل شود اما فیلم آخر به علت حجم بسیار بالای کتاب به دو قسمت تبدیل شد که فیلم کنونی قسمت اول آن است. «هری‌پاتر و یادگاران مرگ» با اکران خود چشم همه جهانیان را متوجه خود ساخت، به طوری که در اولین روز اکران توانست رکورد بیشترین فروش در شب اول اکران را در پیش از این به فیلم «ماجرای دنباله‌دار گرگ و میش: خسوف» تعلق داشت از آن خود کند. همچنین توانست در بین مجموعه فیلم‌های هری‌پاتر نیز رتبه اول فروش را کسب کند و در مجموع در هفته ابتدایی اکران، ۱۲۵ میلیون دلار فروش کند و در صدر جدول باکس آفیس قرار گیرد. این رقم ۲۵ میلیون دلار بیشتر از پیش‌بینی‌ها پیش از شروع اکران فیلم است. هفته گذشته علاوه بر ۳۷۰۰ سینمای پادشده، فیلم در ۳۳۹ سینمای ایمکس در امریکای شمالی و ۱۱۷ سینمای ایمکس در سینماهای جهان به نمایش درآمد. قرار بود فیلم به صورت سه‌بعدی به نمایش درآید اما «برادران وارنر» اعلام کردند به علت آماده نشدن تمامی فیلم با کیفیت سه‌بعدی از این کار منصرف شده‌اند و قرار شد چه در سینماهای معمولی، چه در سینماهای ایمکس این فیلم تنها به صورت دوبعدی روی پرده برود. این کمپانی اعلام کرده قسمت دوم این فیلم حتماً به صورت سه‌بعدی پخش خواهد شد. برخی از منتقدان، این قسمت از سری فیلم‌های هری‌پاتر را نسبت به فیلم‌های پیشین، واقع‌گرایانه‌تر و تا حدی تلخ و تاریک توصیف کرده‌اند. شخصیت‌های اصلی این فیلم در طول داستان بسیار تنها و بی‌سپناه هستند و برعکس قسمت‌های قبل از حمایت جادوگران بزرگ‌تر خبری نیست. این بار آنها هستند که باید به جنگ اهریمنان بروند بدون آنکه روی کمک کسی حساب کنند. این تفاوت واکنش‌های مثبت و منفی درباره فیلم به همراه داشته است. خبرگزاری فرانسه فیلم را به خاطر رفتن به سویه تاریک تحسین کرده و در گزارشی آورده برخی از منتقدان، انتخاب این لحن تلخ توسط سازندگان فیلم را به خاطر جذب هرچه بیشتر مخاطبان برای این بخش دوم و نهایی فیلم که در ماه ژوئیه به نمایش درمی‌آید، می‌دانند. اما مجله «تیمش هالیوود» این فیلم را فیلمی تاریک و نومیدکننده خوانده که «پیش‌های آن تماشاگران را در گیر خود می‌کند و دانشانش مملو از حسی عمیق از تنهایی و فقدان است.» روزنامه «ایندیپندنت» هم فیلم را به خاطر صحنه‌های جذابش تحسین کرده و سرانجام روزنامه «گاردین» با بی‌تفاوتی، ارزش آن را تنها مانند یک فیلم برای نمایش خانگی دانسته است. از حاشیه‌های جالب این فیلم سرعت ۳۶ دقیقه از این فیلم درست چند روز پس از شروع اکران و بازگاری آن در شبکه اینترنت بود. این قضیه اعتراض شدید کمپانی برادران وارنر را به دنبال داشت. آنها این عمل را نقض آشکار قانون «کپی‌رایت» خواندند و از مسوولان خواستار برخورد قاطع با این مساله شدند. شایعاتی مبنی بر دست داشتن خود کمپانی «برادران وارنر» در این ماجرا به گوش می‌رسید که «برادران وارنر» با اطلاع‌های آن را تکذیب کرده. در این قسمت هم مانند قسمت‌های گذشته دانیل دار کلیف، اما واتسون و روبرت گرینت سه بازیگر اصلی این فیلم هستند و از دیگر بازیگران سرشناس می‌توان به آلن ریچمن، رالف فیننس، ریچارد گرفیتس و بیل نیگی اشاره کرد. کارگردانی این فیلم را نیز مانند دو فیلم قبلی دیوید یاتس بر عهده داشته است. سری فیلم‌های هری‌پاتر تا قبل از آخرین قسمت، در مجموع نزدیک به ۵/۴ میلیارد دلار فروش جهانی داشته است.

پاکسی انگلیسی



هری پاتر و یادگاران مرگ (Harry Potter and the Deathly Hallows: Part ۲): هری پاتر، هرمیون و رون مدرسه جادوگری هاگوارتز را ترک می‌کنند تا دشمن اصلی و خادونگار تاریکی را نابود کنند، راز قدرت ولدمورت را به دست آورند و به تمامی ماجراهای سیاه جادوگری برای همیشه پایان ببخشد. اینها همه در حالی است که قدرت ولدمورت در حال افزایش و نیروی تاریکی در حال مسلط شدن بر تمام جهان است. کارگردانی این فیلم را دیوید یاتس بر عهده داشته و اسنیو کلوز فیلمنامه آن را نوشته و مانند گذشته دانیل رادکلیف، اما واتسون و روبرت گرینت بازیگران اصلی این فیلم هستند.

■ زمان فیلم: ۱۴۶ دقیقه/ژانر: اکشن/فانتزی/فروش در هفته اول اکران: ۱۲۵ میلیون دلار **ایرذهن (Megamind)**: مگانمایند خیبت اکنون تمام دشمنان را از سر راهش برداشته است و رقیبی برای مبارزه ندارد اما احساس می‌کند زندگی‌اش بدون مبارزه بی‌معنی است، کارگردانی این‌ فیلم انیمیشنی بر عهده تام مک کریث است و آل‌جی اچولکرافت و برت سیمونز نویسندگان فیلمنامه هستند. در این انیمیشن صدای بازیگرانی چون ویل فرال، جونا هیل، تینا فی، جاستین تروکس و برت پیت را می‌شنویم.

■ زمان فیلم: ۹۶ دقیقه/ژانر: انیمیشن اکشن/کمدی/فروش در آخر هفته گذشته:

۱۶ میلیون دلار/ فروش کلی: ۱۰۹ میلیون دلار

■ **غیرقابل مهار (Unstoppable)**: یک قطار باری بدون سرنشین حاوی مواد سمی از ریل خارج می‌شود و به سمت شهر حرکت می‌کند. کارگردان این فیلم تونی اسکات و مارک بوم‌پک نویسنده فیلمنامه آن است. دنزل واشنگتن، کریس پین و رزاریو داونسون از بازیگران این فیلم هستند.

■ زمان فیلم: ۱۰۰ دقیقه/ژانر: درام/اکشن/فروش در دومین هفته اکران: ۱۳ میلیون دلار/ فروش کلی: ۴۱/۹ میلیون دلار

■ **سرقت دوخت (Due Date)**: پیتر هیمان مردی احساسی است که فرار از پدر شود و در راه رسیدن به‌موقع برای تولد فرزندش مجبور می‌شود با یک عشق بازیگری به نام اتان نورمیلی همسفر شود. تاد فلیپس کارگردان این فیلم است و آلن آر کوهن و آلن فردلند نویسندگان فیلمنامه هستند. رابرت دنی جونینور به همراه زاک کلیفنیاکس و میشل مناگان بازیگران اصلی این فیلم هستند.

■ زمان فیلم: ۱۰۰ دقیقه/ژانر: کمدی/فروش در آخر هفته گذشته:

۸/۹۱ میلیون دلار/ فروش کلی: ۷۲/۴ میلیون دلار

چه رویاهایی که می‌آید

گرفتار (Tangled)

کارگردان: ناتان گرنو، بایرون هاوارد/ نویسنده فیلمنامه: دان فولگمن، جاکوب گریم/ بازیگران: مانی مور، زارا زاختاری لوی و دونا مورفی / خلاصه داستان: راپونزل شاهزاده جوانی است که از کودکی در این برج زندانی شده. فلین او را عشق گمشده خود می‌داند.

رقاص (Burlesque)

کارگردان: استیوی آنتین/ نویسنده فیلمنامه: استیو آنتین/ بازیگران: چر، کریستینا آگولیرا و آلن گامینگ/ خلاصه داستان: این ابتدا به‌عنوان یک گارسون در یک کافه شروع به کار می‌کند اما خیلی زود استعدادش شکوفا شده و ...

عشق و دیگر مخدرها (Love and Other Drugs)

کارگردان: ادوارد زویک/ نویسنده فیلمنامه: چارلز راندلف و ادوارد زویک/ بازیگران: جیگ گالینهل، آنه هتوی و جودی گریر/ خلاصه داستان: مگی دختری بالاراده و قوی است که اجازه نمی‌دهد هیچ چیز و هیچ‌کس او را سرخورده کند اما او به‌مباری خود جیمی آشنا می‌شود ...

سریع‌تر (Faster)

کارگردان: جرج تیلمان جونینور/ نویسنده فیلمنامه: تونی گاوتن و جو گاوتن/ بازیگران: وین جانسون، بیلی باب ترنتون و مگی گریس/ خلاصه داستان: شخصی به دنبال انتقام از قاتل برادرش است که دو سال پس از یک دزدی کشته شده اما از طرف یک پلیس کهنه کار و خودخواه تحت تعقیب است.

۱۵ سینمای جهان

سه فیلم مهم که در سایه «آواتار» و «قفسه درد»

مهیجور ماندند

سفرهایی برای عاشق و فارغ شدن



بریم بینیم چی می‌شه / Away We Go
کارگردان: سام مندز، **نویسندگان فیلمنامه:** دیو اگرز، **وندلا ویدا**، **بازیگران:** جان کراسینسکی، **مایا رودلف**، **کاترین اجیوگو**، **جف دانلیز**.

محمول ۲۰۰۹ امریکا

اینکه از فیلم کارگردان مشهوری چون سام مندز، سازنده «زیبایی امریکایی» و «جاده‌ای به پردیسن/ راهی به تباهی» به عنوان یکی از شاهکارهای کوچک و قدرنادیده سال گذشته یاد کنیم، خود از آن عجایب سینماست که نشان می‌دهد سر و شکل، فرآیند تبلیغاتی، تعلق به یکی از کمپانی‌های major هالیوودی و بازیگران محبوب مردم هنوز به شدت بر مطرح شدن و شناخته شدن فیلم‌ها اثر می‌گذارد. مندز این فیلم متمرکز و مستقل خود را با بازیگر مرد بسیار مستعدش کراسینسکی ساخت، در حالی که تنها با انتخاب دو بازیگر آشناتر می‌توانست به کلی سطح تبلیغات و تعداد سالن‌های اکران فیلم را به شکلی نجومی ارتقا دهد. فیلم که همزمان با «قفسه درد» (Hurt locker) در امریکای شمالی اکران شد، درباره زوجی است که در شرایط کاری و مالی نه‌چندان درست و درمان، در آستانه بچه‌دار شدن قرار می‌گیرند؛ در حالی که حتی محل زندگی‌شان هم شرایط مناسبی ندارد. اما به شکلی حیرت‌انگیز و بدون هیچ نمونه مشابه دیگر در تاریخ سینما و ادبیات، به جای هر راه حل دیگر، جایی میان یک تصمیم خودخواسته یا تن دادن به وضعیت ناخواسته، شروع می‌کنند به سفر کردن؛ از رفتن نزد پدر و مادر مرد که امید به کمک مالی آنها بی‌فایده است تا سر زدن به خواهر زن که حتی در تربیت دو فرزندش هم رفتاری غریب و سبک‌سرانه دارد تا سفرهایی که بابت کمک به دیگران باید بروند، این مسیر «بریم بینیم چی می‌شه» به تمثیلی ساده و کوچک از جست و جوی درونی آنها برای شرایط آرمانی بدل می‌شود. چون هدفم بیش از تحلیل، معرفی فیلم است، طبعاً پایشان را اینجا لو نمی‌دهم؛ اما همین را بگویم که نوع پایان‌بندی این فیلم، نمونه مثال‌زدنی آن آموزه مهم فیلمنامه‌نویسی در نگاه ناصر تقوایی است که گاه فیلم‌ها نه با پایان یافتن «داستان»، بلکه با تکمیل و بسته شدن «ساختار»‌شان به نقطه انتهایی می‌رسند. شرد، اندوه، خنده، عشق، سرحالی و نگاه خیام‌وار وجدآوری که در طول تماشای فیلم تجربه کردم، بعد از شاهکار تلخی چون «جاده روولوشنری/ مسیر تحول» که جدا از این قالب سینمایی مستقل و به عنوان فیلمی اسکاری با تولید سطح بالا و ستارگانی چون دی‌کاپریو و ونیسلت (همسر خود مندز) ساخته شده بود، دیگر مرا به جایگاه و درمان‌شناسی عمیق سام مندز مطمئن نکرد.

دوره قاهره / Cairo Time

کارگردان و نویسنده فیلمنامه: رویا نادا. **بازیگران:** پاتریشیا کلارکسون، الکساندر سیددیک/ **اسکندر صدیق**، **النا آتایا**، **تام کم کاموس**، **آیمینه عنابی**، **محمول ۲۰۰۹ کانادا**

برخی فیلم‌ها بدون آنکه در اعتبارات معمول

آیینه

نگاهی به انیمیشن داستان اسباب‌بازی ۳

روح انسانی در کالبد اسباب‌بازی‌ها

کارخانه رویاسازی پیکسار و دیزنی غیرممکن‌ها را ممکن می‌کنند؛ «داستان اسباب‌بازی ۱ و ۲»، «شگفت‌انگیزها» (در جست‌وجوی نمو»، «کارخانه هیولاه‌ها»، «ماشین‌ها»، «رتوی»، «وال-ئی»، «بالا» و امثال هم «داستان اسباب‌بازی ۳». شخصاً وقتی به این نکته فکر می‌کنم که کمپانی انیمیشن‌سازی پیکسار این ۱۰ اثر را- که ساختن فقط یکی‌شان برای آبرو و اعتبار هر کمپانی دیگری کافی است- در عرض فقط ۱۵ سال، سه میحان می‌آیم و از آخر و عاقبت خوشدان را نیز سخت‌تر می‌کنند.» گویی برنده اسکار شش و از میدان به در کردن رقبای گردن‌کلفتی همچون «دربروکِر»، «لگن‌بیچکرز»، «سونی»... و دیگر لطفی برای پیکساری‌ها ندارد و فیلمسازان ما فقط به خاطر مسابقه‌ای که با خود گذاشته‌اند هر ساله محصول سحرانگیز جدیدی می‌سازند ماراتن خلاقیتی که نتیجه‌اش جالبه‌جایی مزن استاندادهای مصری و شیوه‌های روانگتری صنعت انیمیشن‌سازی است.

قسمت سوم «داستان اسباب‌بازی»-انیمیشن نفسگیر و جذابی است که هم از پس راضی کردن توقعات بالارفته مخاطبان منتظر خود برمی‌آید و هم با وارد کردن کارکترهای پیشین خود به موقعیت‌ها و دنیایی جدید، خود را از خطر افتادن به ورطه تکرار ایده‌های دستمای‌شده- همانند آنچه در فیلم‌های «شرک» و «عصر یخبندان» روی داد- می‌رهاند. گریه برای ساخته شدن این فیلم نه‌رم‌فازر جدیدی طراحی‌شد (همچون «وال-ئی»، نه برای محاسبه دقت نماهای

سال پنجم ■ شماره ۱۱۲۴ ■ سه‌شنبه ۹ آذر ۱۳۸۹

همزمانی اکران یک فیلم خاص به هر معنایی که از این واژه در ذهن داریم، با فیلمی بزرگ و دارای قابلیت‌های مختلف لازم برای مطرح شدن، تا چه حد می‌تواند موجب مهیجور ماندن و کم دیده شدن فیلم خاص مورد نظر باشد؟ اساساً آیا این کمتر دیده شدن بیشتر گریبانگیر اکران داخلی فیلم‌ها در کشور اصلی محل تولید و احیاناً وقوع داستان‌شان می‌شود یا در پخش جهانی‌شان و کنجکاوی و استقبال مردم سایر نقاط جهان، بیشتر اثر می‌گذارد؟ سه فیلمی که اینجا به شرح معرفی‌وار مختصری از خودشان، داستان و ساختمان تکنیکی‌شان خواهیم پرداخت، نمونه‌های مشخص همین اتفاق هستند که هر کدام جذابیت‌های بسیار برای تماشا و قابلیت‌های بسیار برای محبوبیت دارند، اما به دلیل آنکه در سایه اکران همزمان با «آواتار» یا در مقطعی دیگر «Hurt locker»

رادیو پاتر / Pirate Radio

یا: قایقی که راک پخش می‌کرد
The Boat That Rocked
کارگردان و نویسنده فیلمنامه: ریچارد کورتیس. **بازیگران:** فیلیپ سیمور هافمن، بیل نای، چارلی رو، **تام ویزدام**، **جانپوری جونز**، **اما تامپسون** و **کنت برانا**. **محمول ۲۰۰۹ انگلستان**
شاید نزدیکی نام ریچارد کورلیس منتقد بسیار خوش‌سلیقه و طناز مجله تاسم و ریچارد کورتیس فیلمنامه‌نویس بزرگ کمدی‌رمانتیک‌هایی چون «چهار عروسی و تشریع جنازه»، «تاتینگ هیل» و «خطرات بریجیت جونز» که ضمناً شهرت جهانی مستر بین از اوایل دهه ۱۹۹۰ تاکنون مدیون شخصیت شوخی‌ها و اینتم‌هایی است که او برای روان آنکسینوس نوشته، باعث شود بسیاری از سینمادوستان آن دو را به اشتباه با هم یکی بپندارند. اما این دومی را باید حالا دیگر به غیر از فیلمنامه‌نویس درجه یک کمدی‌های هم جذاب و مفرخ و هم جدی و در گیرکننده، کارگردان درجه یک فیلم‌های عمیق و در عین حال سرخوشانه‌ای تلقی کرد که به شدت هم بی‌مشابه هستند. شاید در نگاه اولیه بتوان فیلم اول او به عنوان کارگردان یعنی «عشق، حقیقتاً» با ترجمه درست‌تر «راستی، عشق» را کمدی‌رمانتیک دانست اما تردیدی نیست که گسترده‌گی داستان‌های متعدد و شکل روایت بلندپروانه‌اش آن را از هر کمدی‌رمانتیک محدود و متمرکز دیگر جدا می‌کند. و شاید این فیلم دوم بسیار دوست‌داشتنی او- برای من، مهم‌ترین کشف میان مهیجورهای چندسال اخیر سینمای دنیا که شناختن‌اش را مدیون پیمان معادی فیلمنامه‌نویس/ بازیگر و کیوان فرهنگمند موسیقیدان هشتم- در وهله اول از جنس فیلم‌های مرتبط با تاریخ موسیقی راک در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ مانند «تقریباً مشهور» کامرون کرو به نظر بیاید. اما در اصل، فیلم علاوه بر ایوه لذات موسیقایی که به هر مخاطب راک‌دوست می‌بخشد، موسیقی را به منزله تمثیلی از هیجان، سرخوشی، پویایی و سرزندگی بشر در نقطه مقابل خشکی، نگاه‌عبوس، چارچوب‌گرایی توام با بیوسست مزاج و درجا زدن و پیش نرفتن به لحاظ فرهنگی و زیستی می‌گیرد و از این تقابل، کارستانی می‌آفریند که نتایج احساسی و عاطفی و بیش‌از‌بشر در مخاطب باورنکردنی است. داستان که زمینه‌کاملاً واقعی دارد، در دورانی از دهه ۱۹۶۰ انگلستان می‌گذرد که رادیو بی‌بی‌سی به عنوان رادیوی مرکزی و اصلی سراسر کشور، تنها ۴۵ دقیقه در شبانه‌روز موسیقی راک و پاپ معاصر آن دوره درخشان را پخش می‌کرد و آنقدر عبوس و اصول‌زده و بدسلیقه بود که تمام قطعات قابل پخش دیگر خود را از موسیقی دوره‌ها و قرن‌های قدیم‌تر انتخاب می‌کرد؛ بی‌آنکه متوجه توفان سلیقه تازه‌ای باشد که داشت در جامعه انگلیس و دنیا به راه می‌افتاد و از بیتلز تا الویس پریسلی، به تدریج فالگیر شده بود. در این میان، رادیویی که فرستنده آن در یک قایق به نام «پارپرت» دزد دریایی» قرار دارد، از دل آب‌های دریای شمال می‌گذرد و ۲۴ساعته برای مردم سرشنشان قایق مشت‌ی آدم عجیب و غریب و سودایی موزیک درجه یک راک، پاپ و بلوز پخش می‌کند. طبعاً هرستند که بین‌شان تنها یک امریکایی (با بازی فیلیپ سیمور هافمن توانا و برنده اسکار برای «کاتویی») هم هست و روابط آنها، بلوایی که مقامات دولتی تنگنظر به سرکردگی کنت برانا به راه می‌اندازند و سرنوش‌ت این شبکه رادیویی، دنیای سرشار از غصه و شاملیی (نوستالژی

۱۵ شق

کمتر در مطبوعات و رسانه‌ها به تیتیر یک بدل شدند و بیشتر در گوشه پاک و پرنور خودشان به تاتیراتی عمیق و دلپذیر در تماشاگر بسنده کردند، حتی بعد از اکران و در زمان ورود به بازار نمایشات خانگی در جهان- و از جمله در ایران- در هیاهوی تبلیغاتی رقابت بین زوج سابق یعنی جیمز کامرون و کاترین پیکلو سازندگان دو فیلم پسر و صدای سال برای کسب جوایز آکادمی اسکار، کم‌جلوه ماندند. بی‌آنکه دنیا و حال و هوا و ساختار و روایت فیلم‌ها کمترین خط و ربطی به هم داشته باشد، تصادفاً سفر به شکل‌هایی البته متفاوت و با اهدافی بدون شباهت به یکدیگر، محور ماجراهای هر سه فیلم است و این برای خود نگارنده که فیلم‌ها را فقط بابت شبیستگی‌ها و ظرافت‌های ناشناس‌مانده‌شان انتخاب کرده بود، تصادف عجیبی می‌نمود.



که تا پیش از آن بوده اگر فیلم را فهم و حس کند، حتماً آدمی مهربان‌تر، cool، را هل قضاوت‌ها و انگ زدن‌های اخلاقی کمتر درباره دیگران و البته موزیک‌شناس‌تر از قبل شده است.

- **علی غیباشوی** →

منطقی می‌کنند(مثال کمیکش جایی است که ر‌کس از بقیه اجازه می‌گیرد تا در سایت ebay پرایشان مشتری پیدا کند) برای همین نمی‌توانند با این حقیقت که اندی می‌خواهد با رفتن به کالج رهایشان کند، کنار بیایند و حتی با آن نقشه دزدی گوشی موبایل حاضر می‌شوند از اندی گدایی محبت کنند (باز هم ر‌کس را به یادآورید وقتی گوشی را محکم می‌چسبد و حاضر نمی‌شود به اندی تحویلش دهد) همین پرنگ‌شدن مایه‌های انسانی اسباب‌بازی‌هاست که بعد از اشتباهی سردرآورن‌شان از زباله‌ها، موجب سرخورده‌گی شدیدشان می‌شود و هرچون سالخوردگانی که خانه سالمندان را آخرین ماوای خود می‌دانند، به اقامت ابدی در مهد کودک تر می‌دهند زیرا سانی ساید جایی است که به تعبیر لاتسو «فتی صاحبی نداری دلت هم دار از انداخته شدن» نمی‌شکنه». این دیالوگ به‌ظاهر زجرورانه لاتسو که در ادامه فیلم مکمل شخصیت کینه‌ورز او می‌شوند فقط نمونه‌ای از سبک تدریجی و حدس‌گریز شخصیت‌پردازی فیلم است. اگر چه دودی در مقام رهبری گروه و طراحی نقشه فرار برجسته‌ترین شخصیت است اما بار درام فیلم بر دوش تمام کارکترها- حتی آن آدم‌فضایی‌های کوچک که آقا و خاتم‌سبب‌زمینی به فرزندی قبول‌شان کرده‌اند- است، یعنی هیچ شخصیت اضافه‌ای یافت نمی‌شود که بار سنگین حضور بی‌موردش بر شانه‌های داستان فیلم سنگینی کند؛چه کارکترهای قدیمی و چه کاراکترهای جدیدی که بدون آنها هیچ وقت درام فیلم شکل نمی‌گرفت و نهایتاً گروه‌های داستان باز نمی‌شد. (نمونه‌اش داستان‌های فرعی کن و یاربی با لاتسو و بچه از موقعیت‌ها و چیزهای پیرامون‌مان آشنایی‌زدایی می‌کنند. (برای مثال فقط لحظه‌ای نگاه و وحشت‌زده میان زمین و هوای دودی به مهد کودک و کلیت شهر را به یادآورید). وقتی اسباب‌بازی‌ها زنده باشند بزرگ می‌شوند، به بلوغ و پختگی می‌رسند، دغدغه‌های بزرگسالان را پیدا می‌کنند و خود را با تغییرات زمانه

